

موضوع: فضائل و مصیبت‌های پنج تن علیهم السلام

شرح زیارت حضرت زهرا علیها السلام

این زیارت نورانی بسیار کوتاه، پنج فراز دارد که مترتب بر هم دیگر است. فراز اول چنین است: «یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً وَ زَعَمْنَا أَنَّ لَكَ أَوْلِيَاءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ صَابِرُونَ لِكُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَتَى [أَتَانَا] بِهِ وَصِيُّهُ فَإِنَّا نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدَقْنَاكَ إِلَّا الْحَقَّتْنَا بِتَصَدِّقِنَا لَهُمَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوِلَايَتِكَ».[۱] این توجه و مدخل حضور ما در محضر صدیقه طاهره علیها السلام است. ای کسی که مورد امتحان خدا قرار گرفتی و خدا قبل از خلقت تو و قبل از این که تو را در عالم دنیا تنزل بدهد، مورد امتحان قرار داد و تو را در این امتحان های الهی صابر یافت.

قدم به سوی رستگاری

اگر این توجه به انجام رسید و انسان روح این مطلب را درک کرد، می تواند گام دوم را بردارد. تصدیق صدیقه طاهره علیها السلام و درک صدق ایشان و حقانیت و یک رنگی ایشان با خدای متعال، در همه افعال و اقوالشان، قدم دوم است. اگر این قدم برداشته شود، قدم سوم برداشته می شود که تحمل چیزی است که از ناحیه رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت ولی خدا بر دوش ما گذاشته می شود. وقتی این قدم ها برداشته شد، نتیجه اش این است که انسانی که با این ولایت، با تصدیق صدیقه طاهره ملحق شد، از طریق ایشان به نبوت و ولایت می رسد و پاک و از آلودگی های شرک، رها می شود.

توضیح درباره قدم ها در زیارت

این قدم ها در این زیارت توضیح داده شده، اما قدم اول که ورودی این زیارت است، این هست که اولیای خدا، قبل از این که در عالم دنیا بیایند، با خدا میثاق ها و عهد بندگی با خدا بستند و در این دنیا می آیند که به میثاق و عهدشان عمل کنند و لذا از قبل از این که بیایند، لحظه شماری می کنند و آماده اند و برای وفا به این عهد از قبل خود را مهیا کنند و در طول دوران حیاتشان، همه سعی و دقتشان این است که میثاقی که با خدا بستند، به بهترین شکل انجام بگیرد و ذره ای تخلف شکل نگیرد.

سخن خدا درباره امام حسین علیه السلام

در باب سیدالشهدا علیه السلام این مطلب در ذیل این آیه شریفه وارد شده است که: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

قَالَ رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [۲]

خدای متعال می فرماید: ما انسان را درباره والدین و پدر و مادرش توصیه و سفارش کردیم. مادر در دوره حملش با کراهت او را حمل کرد و با حالت کراهت او را به دنیا آورد و دوره حمل و شیرخوارگی اش، سی ماه طول کشید تا جایی که به سن رشد و چهل سالگی رسید. عرضه داشت خدایا این لطف را در حق من بکن تا بتوانم شکرگزار نعمتی باشم که تو به من و پدر و مادر من عطا کردی و نتیجه آن عمل صالحی است که تو را خوش حال و راضی می کند. در روایات هست که این انسان سیدالشهدا علیه السلام است.

کراهت حضرت فاطمه علیها السلام از بارداری

یکی از ائمه هدی معصومین فرمودند که هیچ مادری در هنگام وضع حمل فرزند کراهت ندارد. این مورد کراهت، درباره صدیقه طاهره است که قبل از این که خدا امام حسین علیه السلام را به ایشان بدهد، میثاق این فرزند و بلای او و عاشورا را که بسیار برای فاطمه زهرا علیها السلام سخت بوده، از صدیقه طاهره گرفتند که ما این فرزند را به شما می دهیم، ولی اگر بخواهید این فرزند به شما داده شود، باید بلای او را بپذیرید و حضرت قبول کردند. انسان تا به وادی اولیای خدا وارد نشود، نمی فهمد در دستگاه اولیای خدا چه می گذرد؟ [۳]

تحمل سنگین ترین مصیبت ها

خدای متعال ماجرای سیدالشهدا علیه السلام را برای ابراهیم خلیل نقل کرده است. به گونه ای ابراهیم خلیل مصیبت زده شد که خدای متعال بر اساس روایت می فرماید: «وَقَدْ يَنَافُ بِذِيحٍ عَظِيمٍ» [۴] ما گفتیم اسماعیل را قربانی کن و تو که دوست داشتی این امتحان را انجام بدهی. سر بردن اسماعیل مهم نبود. ما می خواستیم تو به ثواب افضل مصائب در راه خدا برسی. سنگین ترین مصیبت ها را در راه خدا تحمل کنی و به ثواب برسی، ولی این سنگین ترین مصیبت، ذبح اسماعیل نبود. ما مصیبت تو را در ماجرای سیدالشهدا به جای مصیبت اسماعیل قبول کردیم و از طریق غصه دار شدن تو بر سیدالشهدا، به ثواب اعظم مسائل می رسی، یعنی ثوابی که در قربانی کردن اسماعیل به تو نمی رسید، به تو می رسد.

پیوند حضرت ابراهیم با عاشورا

هزاران سال قبل از عاشورا، وقتی برای وجود مقدس ابراهیم خلیل، ماجرای امام حسین علیه السلام بیان می شود، ایشان به شدت غصه می خورند و ثواب مصیبت و سر بردن اسماعیل در منی برای ایشان در نظر گرفته می شود.

نکته این است که حقیقت مصیبت سیدالشهدا، سنگین تر از قربانی کردن اسماعیل است و این که محبت جناب ابراهیم علیه السلام در وجود مقدس سیدالشهدا، بیش از محبت ایشان به اسماعیل است. مصیبت سیدالشهدا و لو واقع نشده، ولی برای صدیقه طاهره بسیار سنگین است و خدا این میثاق را از ایشان گرفته است و می فرماید وقتی امام حسین علیه السلام را به دنیا آورد، غصه دار بود، چون در تولدش آن مصیبت را می دید. وقتی امام حسین علیه السلام به چهل سالگی رسید، می فرماید: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» [۵] خدایا به من توفیق بده، شاکر نعمتی باشم که به من و پدر و مادرم دادی. در مقام شکر نعمت های تو، عمل صالحی که تو را راضی می کند، انجام بدهم که این عمل صالح، همان جریان عاشورا است، همان وفای به عهدی است که با خدا از قبل داشته است. دوران چهل سالگی امام حسین علیه السلام، زمان قدرت معاویه است. هفده سال قبل از عاشورا، قبل از این که عاشورا پیش بیاید، ایشان لحظه شماری و خود را آماده می کرد و از خدا می خواست بتواند بار تکلیف را بردارد تا خدا را از خودش راضی کند. همه اولیای خدا این گونه اند.

وفای به عهد اولیای خدا

خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» [۶] خدا از تو راضی شد. در گودی قتلگاه، این خطاب به سیدالشهدا علیه السلام رسید. اولیای خدا، وفای به عهد با خدا را در این دنیا گونه پیگیری می کنند و لحظه ای تخلف نمی کنند. همه زندگی شان وفا به محبوب و توجه به خدای متعال است و پیمانش را از قبل بستند. «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيَّةِ» [۷] خدا از قبل با آن ها شرط کرده که نسبت به همه درجات دنیا باید زاهد باشند تا بتوانند به خدا راغب باشند و به خدا رو بیاورند.

رغبت به دنیا و آخرت

توجه به دنیا مانع رغبت به خداست. رغبت به دنیا، مزاحم رغبت به خداست. رغبت به دنیا و آخرت و رغبت بین دنیا و خدا با هم جمع نمی شود. آن ها از قبل میثاق بستند که همه وجودشان را وقف خدا کنند و به بهترین وجه تمام هم و غمشان از لحظه ورودشان، بلکه قبل از آمدنشان به دنیا، از عالم ذر و قبلش این بوده که در وفای به خدای متعال، کوتاه نیایند و خدا از آن ها گلایه نداشته باشد. لذا اگر پیغمبری ترک اولی می کرد، در روایت هست که گاهی دویست سال می گریست. حضرت آدم دویست سال گریه کرد، برای این که خدا از او گله داشت.

مراقبت ائمه

در تاریخ هستی چهارده معصوم، یک ترک اولی نیست. آن ها به شدت مراقبت بودند. پس تمام برنامه شان در دنیا، بر اساس عهد قبلی است. همه بلایی که برای شان پیش می آید، از قبل قبول کردند. بعد لحظه شماری کردند که بلای محبوب پیش بیاید و عاشقانه و محبانه جام بلا را سر بکشند و راضی باشند. لذا عمق و جان همه زندگی آن ها همین است. برنامه این دنیای شان هم بر اساس یک نامه سر به مهر است که از طرف خدا آمده است. خیال نکنیم وقتی نامه سر به مهر بیاید، تکلیف سبک می شود. معین بودن دستور، موجب سبک شدن تکلیف نمی شود. نامه سر به مهر آمده و آن ها مو به مو به آن عمل کردند. «وَلَمْ تَمِلْ مِنْ حَقِّ إِلَى بَاطِلٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ».[۸]

نامه سر به مهر

آن ها هیچ وقت کمترین میلی به غیر خدا نداشتند. در روایات کافی هست که فرمودند در هیچ موضوعی برای وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نامه سر به مهر و بسته نیامده که حضرت باز نکنند، الا در امر امامت که نامه سر به مهر آمد. حضرت هم این نامه را باز نکرد و تحویل امیرالمؤمنین علیه السلام دادند. هر امامی فقط نامه خودش را باز می کند و عین دستوری که از طرف خدا آمده، عین عهدی که با خدا بسته، عهدنامه را دست حضرت می دهند و او به امر حق باید عمل کند. صاحب حقیقی لیل القدر آن ها هستند. لحظه های آن ها از هزار سال بهتر است. اگر کسی به این نکته توجه کند، هیچ تناقضی در افعال معصوم به وجود نمی آید.

خواسته پیامبر از امام علی علیه السلام

در زیارت غدیریه امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ وَ لَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَ لَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكُمْ».[۹] امیرالمؤمنین علیه السلام روز خیبر، قلعه خیبر را فتح کرد. حضرت یک تنه بالای کوه رفته و در قلعه خیبر را از جا در آورد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از او خواست هر چه در توان داشت، به کار برد. «مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ».[۱۰] قوه رحمانی اش را به کار برد. در قلعه خیبر را از جا در آورد و پرت کرد، دری که چند نفر باز و بسته می کردند. بعد از در برای پل بهره برد تا مسلمان ها از خندق عبور کنند. همه از ترس ایشان در احد فرار می کردند. آدمی که در لیلہ الحریر، از صدای فریاد الله اکبرش عده ای جان دادند، ۲۵ سال سکوت می کند و جلو چشمش، دستش را می بندند و ریسمان به گردنش می اندازند و حبیبه خدا را هتک می کنند و معصومانه صبر می کند.

ما و امام علی علیه السلام

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام ترک اولی می کرد، احدی از ما شیعه نبود. همه ملحق به اصحاب سقیفه بودیم. این آدم همه افعالش کاملاً هماهنگ است. آن شمشیر زدن و این سکوت، یک آهنگ دارد. هر دو آهنگ

بندگی، هر دو آهنگ وفای به عهد است. هیچ وقت امیرالمؤمنین علیه السلام غذای سیر نمی خورد که مبادا گرسنه ای در دوردست ها، گرسنه سر روی زمین بگذارد. نان جو سیر نخوردند با این که همه هستی مال اوست. همین امیرالمؤمنین که شانه اش را خم می کند و بچه های یتیم را روی دوشش می گذارد تا خوش حال شوند، خودش را به آتش عرضه می کند که مبادا از یاد یتیم ها غافل شود. همین آدم وقتی پیامبر خاتم چند صد نفر از یهود بنی قریظه را دستش می دهند، همه را گردن می زند. وقتی هماهنگی در افعال فهمیده می شود که انسان نخ تسبیح را پیدا کند. «لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ».[۱۱] اگر هفت اقلیم را به من بدهند و بگویند به ناحق یک پوست جو از دهان مورچه ای بگیر، نمی گیرم.

افعال بر اساس بندگی

امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن بصری فرمود: چرا این قدر آب می ریزی؟ این چه جور وضو گرفتن است؟ چرا اسراف می کنی؟ گفت: آقا شما خون مسلمان ها را ریختی، اسراف نبود؟[۱۲] او نمی تواند هماهنگی این دو نکته را بفهمد. یک جایی باید یک دریا خون بریزد، یک جایی نباید یک قطره آب هم بریزد، یعنی همه فعل باید براساس بندگی باشد. پوست جو به ناحق از دهن یک مورچه نمی گیرد و ده ها نفر را هم به حق درو می کند. آب نا به جا نمی ریزد، ولی خون به جا می ریزد. حرف های او با هم اختلاف ندارند. همه اش هماهنگ است. امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خیبر و صفین و سکوت ۲۵ ساله اش، در یک مسیر گام برداشت. همه کارش خدایی است. اگر کسی این قدم را برداشت و از این مدخل توجه پیدا کرد، امتحانش را پس داده است.

صالحان و وادی صلاح

«إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا، وَلَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تَصَدَّقُوا، وَلَا تَصَدَّقُونَ حَتَّى تَسْلَمُوا».[۱۳] جز صالحین هیچ کس وارد وادی صلاح نمی شود، آلا این که به معرفت ولی خدا برسد و معرفت نصیب کسی نمی شود، آلا این که ولی خدا را تصدیق کند. صدق و یک رنگی ولی خدا را در همه افعال و اقوال و احوالش ببیند. هیچ کجا شک در ولی خدا نکند، و آلا اگر شک کرد، قدم بعدش این است که به وادی ریب پا می گذارد و بد گمان می شود. بدگمان که شد، تکذیب می کند. کسی به معرفت می رسد که در همه افعال و اقوال و احوال ولی خدا را تصدیق بکند و این کار آسانی نیست.

ترازوی امیرالمؤمنین

موسی کلیم علیه السلام، پیغمبر اولوالعزم خداست. خدا به او فرمود یک معلم الهی است، برو و پیدایش کن. موسی راه افتاد. می گوید یک دوران طولانی هم شده می گردم تا این معلم را پیدا کنم. رفت و او را

پیدا کرد. بعد هم تقاضای شاگردی می کند. «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا». [۱۴]
 بعد می فرماید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا». [۱۵] تو نمی توانی هم پای
 من صبر کنی. تو اسرار کار مرا نمی دانی. موسی التماس می کند که بماند. بعد هم قول می دهد که نگوید و
 سکوت کند. فرمود: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». [۱۶] به او می گوید من نگفتم تو نمی
 توانی با من صبر کنی. عذرخواهی کرد. دنباله راه هم همین طور صبور بود و تصدیق کرد. او هر کاری می
 کند، می گوید این است. وقتی چنین اتفاقی می افتد که ترازوی ما امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. با ترازوی
 امیرالمؤمنین همه کارها حل است. اگر ترازوی دیگری گذاشتی و کارهای امیرالمؤمنین علیه السلام را وزن
 کردی، همه چیز اشتباه در می آید. با ترازوی شیطان که کار امیرالمؤمنین علیه السلام جور در نمی آید.
 ترازویی که خدا در وجود ما گذاشته، ترازوی امیرالمؤمنین علیه السلام است. «فَاللَّهِمَّهَا فَجُورَهَا وَ
 تَقْوَاهَا». [۱۷] خدا راه فجور و تقوا و راه بدی و خوبی را به ما الهام کرده است. فجور، خروج از ولایت
 امیرالمؤمنین است. چیز دیگری فجور نیست. این جزو فطرت ماست. اگر کسی به این نکته توجه نکند و
 نخ تسبیح را پیدا نکند و نداند برای امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو بندگی و وفای به عهد است، چه
 شهادت و چه کشتن، به همان دلیل که به شهادت می رسد، می کشد و برایش فرقی نمی کند.

نیکی ها و بدی ها

همه بدی ها مال دستگاه ابلیس است و همه خوبی ها برای دستگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و نبی اکرم
 صلی الله علیه وآله وسلم. ما باید تسلیم حضرت باشیم و حضرت را تصدیق کنیم. اگر شک کردیم، سقوط
 می کنیم. در شک فتنه خوابیده است. ماجرای آنهایی که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ کردند، از شک
 شروع شد. نتوانستند تصدیق کنند، بعد هم به بدگمانی رسیدند. کار شیطان این است که این تراز را به هم
 بزند و ما را بدگمان کند. ما باید آن ها را تصدیق کنیم، تا به معرفت برسیم و بعد دنبالشان راه بیفتیم و بعد
 به صلاح برسیم و جزء صالحین بشویم. شیطان می خواهد ما را بدگمان کند تا دنبال آن ها حرکت نکنیم.
 می خواهد ما به ریب برسیم.

پس از غصب خلافت

بعد از این که خلافت را غصب کردند، مکارها دور حضرت آمدند. ابوسفیان آمد و به حضرت گفت: شما
 وسط میدان بیایید. ما از شما حمایت می کنیم. حضرت می فرماید: «فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرِّصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ
 أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ». [۱۸] اگر حرف بزنم، می گویند حریص بر ملک است. اگر سکوت کنم، می
 گویند از مرگ می ترسد.

کار شیطان، ایجاد بدگمانی

این همان کاری است که شیطان می کند. بدگمانی ایجاد می کند و نمی گذارد ما ولی خدا را تصدیق کنیم، در حالی که اگر رشته تسبیح را پیدا کردیم، می داند که وقتی حرف می زند برای خداست و حریص نیست. سکوت هم کند، برای خداست. نه از مرگ می ترسد، نه حریص است و نه ترسو. کسی که رشته تسبیح را پیدا کرد، می فهمد جنگ صفین برای حرص بر سر دنیا نیست. جنگش با نهراوانی ها، برای حرص بر سر دنیا نیست. جنگ جملش برای دنیا نیست. لذا وقتی بیت المال را از دست طلحه و زبیر بیرون آورد و نگاهش به طلاها افتاد، فرمود: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا... غُرِّيْ غَيْرِيْ لَا حَاجَةَ لِيْ فِيْكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا».[۱۹] غیر از امیرالمؤمنین را فریب بده. من گول تو را نمی خورم. واقعاً در نگاهش خاک و طلا یکی است.

پیامد بدگمانی

کار شیطان این است که ما را به شک و ریب و بدگمانی بیندازد و وای به روزی که انسان بدگمان شود. در کوچک ترین امر نسبت به نبی خاتم صلی الله علیه وآله وسلم هم شک می کند. این فرد دیگر نمی تواند نبوت حضرت را تحمل کند. نمی تواند پای کار بایستد. وقتی بدگمان شد، نمی تواند صبر کند و باید حتماً تصدیق کند و بردبار باشد. آدمی که بدگمان شد، دیگر نمی تواند پای دستور بایستد. اگر آدم خیال کرد امیرالمؤمنین علیه السلام برای حرص دنیا می جنگد، چرا برود خونس را بدهد؟ «غَيْرُ شَاكِّينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ».[۲۰] آدم شک کند، بیعتش را می شکند. آدم که با شک نمی تواند وفا کند. تمام هم و غم شیطان این است که ما را از تصدیق نسبت به ولی خدا باز بدارد و ما را به شک و بدگمانی بیندازد. روزنه نفوذ ابلیس هم اعمال زشت و صفات رذیله است. این ها لشکریان ابلیس در باطن ما هستند. شیطان با این نوع لشکریان سراغ ما می آید. اگر این لشکر در ما خانه کرد، از طریق ما با نبی اکرم می جنگد و از آن طرف هم تصدیق صد در صد است. ما باید تصدیق کنیم.

راه تصدیق

راه تصدیق چیست؟ یکی از مهم ترین راه هایش این است که اگر انسان نخ تسبیح را در کار ولی خدا پیدا کرد، می تواند تصدیق کند. این همانی است که آن معلم الهی به موسی کلیم فرمود. وقتی دیگر نتوانست تحمل کند، می خواستند از هم جدا شوند. گفت این اسرار کار من است. حالا فهمیدی؟ تو هم جای من بودی، همین کارها را می کردی. بعد فرمود که «قَالَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِيْ يَعْنِيْ لَوْ لَا أَمْرُ رَبِّيْ لَمْ أَصْنَعْهُ».[۲۱] من از طرف خودم کار نمی کردم. من مأمور خدا بودم. این همان نخ تسبیح است و وقتی انسان می تواند باور کند که این ها همه کارهایشان برای خداست که نخ تسبیح را پیدا کند. اگر آدم ببیند امیرالمؤمنین ۲۵ سال سکوت می کند، یک ترک اولی نمی کند، وقتی به خانه اش می ریزند، همه امکانات هست که قلع و

قمعشان کند، دست هایش را روی هم می گذارد و ترک اولی نمی کند، اگر این بلا را دید، می تواند بگوید روزی هم که شمشیر می زند، برای خدا بوده است.

فتنه گری شیطان

اگر کسی عاشورا را دید که نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای پیروزی اسلام حاضر شده و عزیزترین انسان ها نزد او مثل صدیقه طاهره و محبوب ترین انسان ها نزد او مثل امام حسین علیه السلام به شهادت برسند، می فهمد این آدم راست می گوید.

این که به ما گفتند صبح و شب گریه کنید، برای این است. اگر چشمان را از بلای آن ها برداشتیم، شیطان فتنه به پا می کند. ما اسرار کار آن ها را نمی فهمیم. می گوید این جای کار خراب است. آن جای کار عیب دارد.

روایت مرحوم صدوق از ماجرای فدک

درباره علت شهادت صدیقه طاهره علیها السلام مرحوم صدوق می نویسد: صدیقه طاهره علیها السلام قبله فدک را از اولی گرفتند و از کوچه بنی هاشم به طرف منزل می رفتند. دومی راه را بر حضرت بست و پرسید: از کجا می آیی؟ فرمودند: از مسجد. قبله فدکم را گرفته ام. قبله فدک را از حضرت طلب کرد. حضرت ابا کردند، از این که قبله را به او بدهند. «فَرَفَسَهَا بِرِجْلِهِ وَ كَانَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَامِلَةً بِابْنِ اسْمِهِ الْمُحَسِّنُ فَأَسْقَطَتِ الْمُحَسِّنَ مِنْ بَطْنِهَا، ثُمَّ لَطَمَهَا، فَكَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ تَقَفَ».[۲۲] این تعبیر قابل ترجمه کردن نیست. آن ها نگفتند که این دختر رسول خداست. نگفتند این بانوی جوان حمل دارد. در همین جا محسن را از دست داد و به همین حد هم اکتفا نکردند. بی بی دو عالم، دست از مقاومت برنداشت. جوری به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جسارت کرد که تعبیر مرحوم صدوق این است که گویا دارم می بینم گوشواره از گوش فاطمه جدا شد. از آن ماجرا، تا روزی که فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود، بیمار بود.

تعبیر مقاتل این است که حضرت در طول این مدت کم کم زمین گیر و جوری آب شد که جز یک خیال و سایه از حضرت نماند و حضرت آماده رحلت شدند.

ذکر مصیبت حضرت زهرا سلام الله علیها

وقتی حضرت احساس کرد که دیگر هنگام رحلتش فرا رسیده ، ام ایمن و اسما را دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و امیرالمؤمنین حاضر شدند. ایشان به حضرت عرضه داشتند: احساس می کنم که خدا دیگر مرا دعوت کرده و دیگر همین ساعت ها به پدرم ملحق می شوم. اموری را در قلب و سینه خودم نگه

داشتم که می خواهم آن ها را با شما در میان بگذارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دختر رسول خدا، آن چه در دل داری، با من در میان بگذارید. نقل است: «فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهَا وَ أَخْرَجَ مِنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهَدْتَنِي كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتَكِ مِنْذُ عَاشَرْتَنِي فَقَالَ عَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبْرُ وَ أَتَقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُؤْبِخَكَ بِمُخَالَفَتِي».[۲۳]

برای این که حضرت اسرار را می خواهند بگویند، بالای سر فاطمه زهرا علیها السلام نشستند. آخرین ساعات بی بی دو عالم است و هر که در اتاق و خانه بود، بیرون فرستادند. فاطمه زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: «يَا ابْنَ عَمٍّ مَا عَهَدْتَنِي كَاذِبَةً وَ لَا خَائِنَةً وَ لَا خَالَفْتَكِ مِنْذُ عَاشَرْتَنِي». تو در دوره ای که با من بودی، مرا دروغگو نیافتی. من به تو خلاف نگفتم. در حق تو خیانت نکردم. در هیچ امری با تو مخالفت نکردم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دختر رسول خدا، به خدا پناه می برم، این حرف ها چیست که می زنید؟ «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْتِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَ أَبْرُ وَ أَتَقَى وَ أَكْرَمُ وَ أَشَدُّ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ مِنْ أَنْ أُؤْبِخَكَ بِمُخَالَفَتِي». دختر رسول خدا، خداشناس تر از این حرف ها و متقی تر از این درجات هستی. درجات تو بالاتر از این هاست. تو گرامی هستی نزد خدا و خائف درجات تو بالاتر از این هاست که من بخواهم فردای قیامت از تو حساب بکشم و بگویم چرا با من مخالفت کردی و شأن شما رفیع تر از این حرف هاست که بخواهی من از تو راضی شوم.

بعد امیرالمؤمنین فرمود: «قَدْ عَزَّ عَلَى مُفَارَقَتِكَ وَ تَفَقُّدِكَ إِلَّا أَنَّهُ أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْهُ وَ اللَّهُ جَدَّدَتْ عَلَى مُصِيبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدْ عَظُمَتْ وَ فَاتَكَ وَ فَقَدَكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَفْجَعَهَا وَ آلَمَهَا وَ أَمْضَاهَا وَ أَحْزَنَهَا هَذِهِ وَ اللَّهُ مُصِيبَةٌ لَا عَزَاءَ لَهَا وَ رَزِيَّةٌ لَا خَلْفَ لَهَا ثُمَّ بَكَيًا جَمِيعًا سَاعَةً وَ أَخَذَ عَلَى رَأْسِهَا وَ ضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أُوصِيْنِي بِمَا شِئْتَ».[۲۴] جدایی تو و برای من خیلی سخت است. مصیبت پیغمبر با رفتن شما دوباره برای من زنده شده است. مصیبتی که برای امیرالمؤمنین فاجعه آمیز و ناگهانی است. چقدر تلخ و سخت است. کسی جز خدا نمی داند سختی این مصیبت را. چقدر این مصیبت مرا غصه دار کرده. این مصیبتی است که نمی شود جبران کرد.

ساعتی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام در این خلوت گریستند. امیرالمؤمنین علیه السلام سر فاطمه علیها السلام را از روی بستر برداشتند و به سینه چسبانند. بعد فرمودند: فاطمه جان هر وصیتی داری، بفرما. اگر چه من مأمور به صبرم، ولی خواهی دید که وصیت تو را عملی می کنم. در این امر مأمور به صبر نیستم. هر چه وصیت کنی، وفا می کنم. بعد بی بی دو عالم وصیت کردند و فرمودند: علی جان برای من تابوتی درست کن و بدن مرا در تابوت قرار بده. بعد شکل تابوت را ترسیم کردند. شاید برای این

بود که این پیکر نحیف و چیزی که جز یک سایه از آن نمانده، مقابل چشم امیرالمؤمنین علیه السلام و عزیزانش قرار نگیرد. بعد فرمود: علی جان وصیت من این است که آن هایی که ظلم کردند، نباید در تشییع جنازه من حاضر شوند. شبانه خودت مرا غسل بده و خودت مرا کفن کن و مخفیانه بدن مرا بردار و خودت مرا در قبر بگذار. وقتی روی قبر مرا پوشاندی، مقابل صورت من بنشین و در تاریکی شب برای من قرآن تلاوت کن. بعد فرمودند: «وَ أَنَا أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أُوصِيكَ فِي وَلَدِي خَيْرًا ثُمَّ صَمْتُ إِلَيْهَا أَمْ كُلُّوْمِ» [۲۵]. تو را به خدا می سپارم. مراقب فرزندانم باش. ایشان دختر کوچکش را در آغوش گرفت و آخرین وداع را با این دختر کرد و فرمود: علی جان وقتی این دخترم به سن رشد رسید، آن چه در منزل دارم، به این دخترم بسپارید.

سپس امیرالمؤمنین و حسنین را به مسجد فرستاد. در بعضی مقاتل هست که خودش با حسنین به مسجد النبی رفت و دو رکعت نماز خواند. روز آخر حضرت از جا برخاستند و بعد به حسنینش فرمود: عزیزانم شما پیش پدرتان بمانید. و خودش به منزل برگشت. ایشان به اسما فرمود: من داخل حجره می شوم.

در بعضی نقل ها دارد که نماز مغرب را خواند و فرمود: اسما من داخل حجره می شوم. بعد از ساعتی بیا و مرا صدا بزن. اگر دیدی که جواب ندادم، امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر کن. اسما می گوید ساعتی گذشت و وارد خانه شدم و دیدم حضرت پاهای خود را به سمت قبله دراز کرده و روپوشی روی خود انداخته و هر چه صدا زدم، جوابی نشنیدم. روپوش را کنار زدم و دیدم بی بی دو عالم دست را زیر صورت گذاشته و روحش با عالم بالا مفارقت کرده است. کسی را دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادم. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام خبر را شنید، به صورت روی زمین آمد و در فاصله کوتاه مسجد و منزل، هی می نشست و برمی خاست.

ای گل صد برگ من پر پر مشو

شمع من خاموش و خاکستر مشو

از حدیث کوچه غرق آتشم

فاطمه از تو خجالت می کشم

[۱]. مفاتیح الجنان، ص، ۳۱۷، پس زیارت کن حضرت فاطمه علیها السلام را ...، ص ۳۱۷.

[۲]. الأحقاف : ۱۵.

- [٣]. ما نزل في القرآن في شأن فاطمه عليها السلام ، سيد محمد علي حلو ، ص ٨٩
- [٤]. الصافات : ١٠٧ .
- [٥]. الأحقاف : ١٥ .
- [٦]. الفجر: ٢٧، ٢٨.
- [٧]. مفاتيح الجنان، ص ٥٣٢، امر اول دعای ندبه است ...، ص ٥٣٢.
- [٨]. الكافي، شيخ كليني، ج ٤، ص ٥٧٠، دعاء آخر عند قبر أمير المؤمنين ع ...، ص ٥٧٠.
- [٩]. مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي، ص ٣٦٦، دوم زيارتي است كه به سندهای معتبره از...، ص ٣٦٦.
- [١٠]. بحار الأنوار، مجلسي، ج ٧٠، ص ٧٦، باب ١٢٢، حب الدنيا و ذمها و بيان فنائها...، ص ٧٦.
- [١١]. مستدرک الوسائل، محدث نوري، ج ١٣، ص ٢١١، باب كراهة أكل ما تحمله النملة ...، ص ٢١١.
- [١٢]. بحار الانوار، مجلسي، ج ٣٤، ص ٢٩٤.
- [١٣]. الأنوار الساطعة، شيخ جواد كربلايي، ج ٢، ص ١٦٧، و أما الأمر الثاني: أعني معنى الهداية و ...، ص ١٦٧.
- [١٤]. الكهف : ٦٦ .
- [١٥]. الكهف: ٦٧، ٦٨.
- [١٦]. الكهف : ٦٥ .
- [١٧]. الشمس : ٨ .
- [١٨]. بحار الأنوار، مجلسي، ج ٢٨، ٢٣٣، باب ٤.
- [١٩]. نهج البلاغة، ص ٤٨٠.
- [٢٠]. بحار الأنوار، مجلسي، ج ٥٣، ١٨٧، باب ٣١.
- [٢١]. بحار الأنوار، مجلسي، ج ١٣، ص ٣٠١، باب ١٠ قصه موسى عليه السلام حين لقي الخضر...، ص ٢٨٧.
- [٢٢]. بحار الأنوار، مجلسي، ج ٢٩، ص ١٩٢، ١١، باب نزول الآيات في أمر فذك و قصصه ...، ص ١٠٥.
- [٢٣]. بحار الأنوار، مجلسي، ج ٤٣، ص ١٩١، باب ٧، ما وقع عليها من الظلم و بكائها...، ص ١٥٥.

[٢٤]. همان .

[٢٥]. بحار الأنوار، مجلسی، ج ٧٩، ص ٢٧، باب ١٢، الدفن و آدابه و أحكامه ...، ص ١٤.